

زندگی این خانواده کوچک اتفاق ناگواری افتاد و مادر در شهر غربت و دور از فامیل و بستگانش بیمار و بستری گردید کودک همه لحظات ناخوشی مادرش را دید. دید که روز به روز حال او بد می شود باید درش از ایزد پرستاری می کرد. شبها در کنار بستر مادر بیمارش می خوابید که دستهای مهربان او به سر و صورتش برسد و نامدنی چشمهای خود را به صورت افسرده مادر می دوخت تا خوابش ببرد و گاهی نیز اشکهای غلظان مادر را پاک می نمود و سعی می کرد او را خوشحال سازد اما دیگر مادر در اثر فشار درد و رنج آن حال و حوصله رانداشت و اگر هم گاهی بخاطر اذیت می کرد تبسمش سرد و دردناک بود.

بهاء الدین برای آخرین بار به چهره مادر خیره گشته بود که چند قطره اشک از گونه هایش لغزید و به رخساره مادر افتاد. یکمربیه تمام بدن مادر لرزید، روح و جانش پرید و خود را بی اختیار به سینه مادر انداخت ولی پدر بامهربانی او را از روی سینه مادر دور کرد و این حادثه جانگداز برای کودک بسیار سخت و با تألمات روحی توأم بود.

آری اوزقتمی که چشم به زندگی گشود دو روشنائی می دید پدر و مادر. دومی را شاید پیش از اولی دوست می داشت و باره شنائی مهر او زیست می کرد اما هنوز چند بهاری از عمرش سپری نشده بود که تا کهان حادثه جانگداز مرگ مادرش پیش آمد و امواجی از حزن و اندوه به وجود آورد و لطمه بزرگی بر روح وی وارد ساخت، رشته عشق خود را که به مادر بسته بود، بریده شد و وقتی که آن نور از مقابل چشمش پرید، افق زندگی او خالی ماند. و این حادثه «بهاء الدین» و خواهر کوچکش را پیش از پیش در نظر پدر و فامیل عزیز و گرمی گردانید و این دو گلی که از گلستان باقی مانده بودند فزون از حد مورد علاقه پدر و فامیل مادر قرار گرفتند. شاید مرحوم آقا شیخ جعفر بخاطر بی فروغ شدن کاشانه اش نتوانست پیش از این در نجف بماند و در حالیکه پسرش شش ساله بود شهر مقدس نجف

راه قصد شیراز ترک گفت و برای اینکه گرد بنیمی پرس و صورت فرزندانش تشبیه احساس کمبود هر مادر نکنند با خواهر عیالش و در حقیقت خاله فرزندانش ازدواج کرد و بار دیگر کانون خانواده خویش را گرمتر ساخت.

این بود آقا بهاء الدین با خاطری آسوده به تحصیل علم پرداخت و در مدرسه جدید التأسیس «شریعت» ثبت نام کرد و چون کودک با ادب و با هوش بود خیلی زود نظر معلمان و مربیان مدرسه را به خود جلب نمود و به خصوص اینکه از مطلقیت لباس روحانی به تن کرده بود و در سیمایش آثار بزرگی مشاهده می شد و از این جهت او را از تمام محصلین بیشتر دوست می داشتند و بدیده احترام می نگریستند و آینده درخشانی را برای وی پیش بینی می کردند.

مدرسه مقدسه شریعت

مدرسه شریعت یا دبیرستان حیات فعلی، از نخستین مدارسی بود که به سبک جدید در سال ۱۳۲۵ هجری قمری در شیراز تأسیس شده بود (۱) این مدرسه بوسیله مرحوم شیخ محمد حسین حیات (۲) (متوفی ۱۳۳۶) و با کمک

(۱) عکس جالبی از مدرسه شریعت در دست است که تابلو آن نشان می دهد که تأسیس آن در تاریخ ۱۳۲۵ هجری قمری بوده است.

(۲) مرحوم زکریا زاده آدمیت درباره مرحوم حیات می نویسد: مرحوم شیخ محمد حسین حیات شیرازی مدیر روزنامه حیات ارگان حزب دمکرات فارس - از نویسندگان و آزاده خواهان نامور معاصر بود.

روزنامه حیات را به سال ۱۳۲۸ در شیراز تأسیس و آن را ارگان حزب دمکرات فارس قرارداد و تا سال ۱۳۳۴ مرتباً نشر می یافت، حیات از راه مردان آزاده ای بود که جز راه راستی و طریق وطن دوستی نمی پیمود و در مبارزه با بیگانگان استعمار طلب و نوکران آنها رتجه برد و چندین بار به زندان افتاد مخصوصاً در جنگ بین الملل اول (۱۳۲۲ - ۱۳۳۶) که قلما و قلما ولسانا با دشمنان ایران مبارزه کرد و لطمات فراوان دید. حیات علاوه بر صفات فوقه مردی معارف پژوه و سالکها مدیر مدرسه شریعت بود و در نشر علم و هنرمی کوشید و چندی نیز سمت ریاست معارف فارس را داشت و در تأسیس مدارس جدید و سعی وافیه مبذول می داشت. . . دانشمندان و سخن سرایان فارس ج ۲ ص ۳۹۶